

بازتاب آموزه‌های عرفان اسلامی در هنرهای سنتی

مهدی امرائی*

عضو هیئت علمی دانشکده هنر دانشگاه سمنان، سمنان، ایران

چکیده

از مباحث کلیدی و مهم در حوزه هنرهای سنتی، درک نسبت هنر با عرفان و آموزه‌های دینی است. برخی فلاسفه در ارتباط با دین و عرفان اساس رسیدن به عرفان را از رهگذار دین برمی‌شمارند؛ این در حالی است که برخی از هنرمندان چنان غرق در خلق اثر هنری خویش‌اند؛ که گویی چندان توجهی به ارتباط علمی و عملی بین حوزه عرفان و خلق اثر هنری ندارند، اما گروهی از هنرمندان به‌ویژه در حوزه هنرهای سنتی با آموزه‌های دینی پیوندی عمیق دارند؛ ایشان از ناخودآگاه خویش قدم در خودآگاهی و خدا آگاهی می‌گذارند. برخی فلاسفه و اهل دانش، عرفان را عین دین برمی‌شمارند و دسته‌ای آن را جزئی از اجزای دین بشمار می‌آورند. شناخت عرفان و دین و ارتباط این دو با هنرهای سنتی جز با کشف ماهیت هر یک و تأثیر و تأثر آن‌ها بر دیگری و محیط پیرامون امکان‌پذیر نیست. از این رو پژوهش حاضر با تبیین و مکاشفه ارتباط فطری انسان با دین، عرفان و هنر می‌کوشد به این نکته دست یابد که عرفان به‌عنوان باطن دین و باطن آثار هنری خصوصاً هنرهای سنتی چگونه انسان را به حقیقت خویش رهنمون می‌سازد؟ پژوهش حاضر به شیوه توصیفی-تحلیلی با رویکردی تطبیقی صورت گرفته است. تا بتواند با معیاری روشن به دریافت نسبت دین، عرفان و هنرهای سنتی و درک پیوستگی آن‌ها، بپردازد. تا درک بهتر و روشن‌تری از معیار تشخیص هنر دینی و اصیل، بر مبنای عرفان و هنرهای اسلامی به دست دهد؛ که عرفان و مذهب در پی رسیدن به حقیقت عالم‌اند، اما در دنیا هیچ نمی‌یابند و اساساً یافته‌های این دو اخروی است؛ اما هنر در پی آشکار ساختن این حقیقت برای نسل بشر در دنیا است.

واژگان کلیدی

عرفان، اخلاق، هنر سنتی، اسلام، آموزه‌های مذهبی.

مقدمه

هنر در واقع تجلی ابعاد و ساحت غیرمادی انسان در عالم طبیعت است؛ که در خدمت اندیشه‌های متعالی انسان‌ها قرار می‌گیرد. خداوند در آفرینش انسان همه صفات الهی خویش را به ودیعه می‌گذارد و او را به‌عنوان اشرف مخلوقات به بالاترین درجه کمال می‌رساند. لذا این مخلوق الهی، صفات خداوندی همچون رحمان، رحیم، قهار، جبار و... را در سطحی متناسب با درک، دریافت و توانایی خود به اختیار می‌گیرد. هرگاه انسان با کسب مواهب الهی بتواند آنچه در عالم هستی می‌تواند دیده شود، ولی نمود ظاهری ندارد را به ظهور رساند، هنر کرده است. به همان اندازه که می‌تواند از عالم پنهان آشکار سازد، هنرش تجلی روح خدایی می‌یابد. و بر اساس میزان دانش جامعه مورد توجه مخاطبان قرار می‌گیرد.

این‌گونه نگرستن به هنر در میان ادیان آسمانی به ذات خود درخشان و الهی است. اما درجات آن با تغییر در رویکرد و نگرش ادیان و جامعه متفاوت می‌شود. وجوه مشترک ادیان امری متعالی است و در بالاترین درجه خوبی‌ها قرار دارد و هنر مقدس را شکل می‌بخشد. اما گروهی از هنرهای در میان جوامع به‌گونه‌ای تفسیر می‌شوند که الگوهای از وحدت، یگانگی، خوبی، نیکی و راهنمای سعادت انسان خواهند بود و آن‌ها که بتوانند زیبایی یاد خدا را در دل مخاطب خویش بیافرینند یا به‌گونه‌ای مفاهیم معرفتی که تجلی جمال خداوندی است را بنمایانند و انسان را به معرفت الله رهنمون سازند و همچنین مقصد حقیقی را نشان دهند؛ از دایره هنرهای عرفانی شناخته می‌شوند.

۱. پیشینه پژوهش

در حوزه مذهب، عرفان و تا حدودی تصوف مطالب گسترده‌ای وجود دارد که به تبیین جایگاه و حدود آن‌ها می‌پردازند. اما در رابطه با نقش عرفان در هنر کمتر مباحثی به طوری جدی صورت گرفته است. از میان منابع علمی در این حوزه می‌توان به چند موارد اشاره کرد: نصر (2013) در مقاله‌ای با عنوان «درآمدی بر زیبایی‌شناسی هنر اسلامی» به مفهوم هنر اسلامی، حکمت هنر اسلامی و در بخش‌هایی از آن با اشاراتی بسیار ارزشمند به هنر و اسلام و ارتباط هنر و معنویت می‌پردازد. یعقوب‌زاده (2013) در مقاله خود با عنوان «تجلی آموزه‌های ادبی و اخلاقی» مفاهیم و مضامین کتیبه‌ها در سفالینه‌های نیشابور را مورد توجه قرار داده و به نکات اخلاقی، ادبی و مذهبی بکار رفته در این کتیبه‌ها می‌پردازد. مهدوی نژاد (2002) در مقاله‌ای با عنوان «هنر اسلامی» به دسته‌بندی در هنرها می‌پردازد؛ و چالش مفاهیم و تعاریف هنر اسلامی را به بحث می‌نشیند. هربرت رید (2001) در کتاب «معنی هنر» ضمن تعریف هنر و زیبایی به توصیف عناصر زیبا و محتوی آثار هنر پرداخته و می‌کوشد تا با بهره‌گیری از مکتب‌های هنری به هنر دیگر سرزمین‌ها، از نظرگاه متفاوت صاحب‌نظران و اهل هنر و فلسفه پردازد و معیارهای برای هنر اسلامی بیان کند. شریعتی (1997) در کتاب «هنر» ضمن بررسی نقش مذهبی در جامعه به رابطه میان هنر و مذهب می‌پردازد و هنر را کوششی برای برخوردار شدن انسان از آنچه که می‌خواهد باشد، اما نیست بیان می‌کند. وی می‌کوشد هنر را امانتی الهی در دست هنرمند سازنده برای هدایت بشر تعریف نماید. تولستوی (1994) در کتاب «هنر چیست؟» در پی شرح و بسط، تجزیه و تحلیل و پاسخگویی به چیستی هنر است و می‌کشد میان دین و مذهب تفاوت بنیادین قائل شود همچنین تلاش می‌کند با مضامینی عالی، مفاهیم متعالی و انسانی را در هنر و به بحث بنشیند و انسان معاصر را به آن دعوت کند. اما پژوهش حاضر در پی دستیابی به تعریف واحد از عرفان و تصوف، نسبت مذهب با عرفان، عرفان با دین، عرفان و اسلام است و به‌طور ویژه در پی واکاوی نقش

آموزه‌های عرفان اسلامی در هنر سنتی است.

۲. روش پژوهش

روش تحقیق توصیفی-تحلیلی است که بر مبنای تطبیق در عرفان و تصوف، مذهب، اسلام و آموزه‌های عرفانی در هنر سنتی می‌پردازد. از این‌رو پژوهش حاضر می‌کوشد، به شیوه اسنادی و میدانی و بهره‌مندی از تجارب ارزنده هنرمندان، نقش قدرتمندترین ایدئولوژی حاکم بر جامعه را در راستای دستیابی به حقیقت عالم برای انسان آشکار سازد و جایگاه حقیقی هنر در این عالم دست واکاوی نماید.

۳. مذهب، عرفان و تصوف

مذهب تلاش انسانی است به «هست آلوده» تا خود را پاک سازد و از خاک به خدا بازگردد؛ طبیعت و حیات را که «دنیا» می‌بیند، «قداست» بخشد و «آخروی» کند (Shariati, 1997, p.101). مذهب نوعی برداشت از ادیان است که مانند یک تز و رساله از سوی امام و مرجع آن مذهب طرح می‌شود، مانند مذاهب اربعه اهل سنت، مذهب جعفری در تشیع، مذاهب کاتولیک، ارتدکس و حتی پروتستان در مسیحیت و شاخه‌های اصلی منفک شده در سایر ادیان و حتی شبه مذاهبی مانند هندو، تائو، شینتو و... مذهب یک واقعیت است و اختلاف و تفرقه بین آن‌ها نیز واقعیتی تاریخی است، مذهب طریق‌های عمومی است که پیروی از آن از بدو تولد تا پایان عمر اکثریت مردم را دربرمی‌گیرد (Zarorie zenos, 2017, p.1) و امروز تقریباً اکثریت قریب‌به‌یقین مردم دنیا دارای مذهبی هستند و حتی آنان که بی مذهب خوانده می‌شوند و همچون برخی افراد دنیای که نمی‌دانند اهل کدام دین و آیین هستند، اما بی‌شک روشی برای زیستن دارند و به آن ایمان دارد. لذا همین بس که بدانیم در این مسیر هرکسی بر کیش، مسلک و آیینی استوار است. و این خود نشانه دین‌داری است. اما همه این‌ها مراتبی دارند و برای دریافت‌ها

۳-۱. نسبت عارف با دین

عارف کسی است که می‌خواهد از مرحله ظاهر که عموم مردم به آن راضی‌اند، عبور کند و این احساس معمولاً در نتیجه تلنگر، شرر و استحاله حاصل می‌شود. اگر ظاهر را مانند دوره مقدماتی در یک مهارت بدانیم، نخست گذراندن آن لازم است تا بتوان به دوره‌های تکمیلی بالاتر رسید. و دوم اینکه باید ظاهر و مقتضیات آن را درک و اصطلاحاً گذراند تا ورود به عمق و باطن، معنا و لزوم یابد. مذهب، گذرگاهی عمومی است که عارف نیز می‌باید این دوره عمومی را طی کرده و تنگنای ظاهر را درک نموده باشد تا آمادگی و اشتیاق ورود به وادی تعمق و عشق را کسب نماید. لذا تا آداب، روش و آیین را نداشته باشیم نمی‌توانیم وارد مرحله بالاتر شویم.

نظر اکثر محققان بر آن است که آبخشور اصلی و بنیادین عرفان اسلامی دین است و مایه‌های باطن‌گرایانه عملی و معرفتی در متون دینی اعم از کتاب و سنت، آن‌چنان فراوان و گسترده است که انسان به خود اجازه نمی‌دهد مایه‌های اولیه عرفان اسلامی را در منابع خارجی جست‌وجو کند (Amini Nejad, 2015, p.107).

۳-۲. دین اسلام، از دیدگاه عرفان

الف) مجموعه احکام و آداب اسلامی که در دستورات فقهی و اخلاقی نمایان است و عمدتاً سطح اول وجود انسان یعنی ظاهر او را پوشش می‌دهد و به اصطلاح مجموعه اعمال جوارحی را شامل می‌شود، همانند نماز، روزه، حج، حمد و شکر لسانی، آداب صحبت و معاشرت و... که عرفا از این بخش تحت عنوان «شریعت» نام می‌برند. ب) مسائل سلوکی اسلام که در آن‌ها سیر از مقامی به مقام دیگر و تقرب الی الله و درنهایت وصول به مقام عنداللهی و تخلّق به اخلاق الهی مطرح است که مجموعه اعمال جوانحی و قلبی که تحت عنوان معاملات قلبی و دور شدن از مهلکات و فراهم آوردن منجیات می‌گنجد، را شامل می‌شود مثل یقظه، توبه، اخلاص و... عارفان مسلمان از این بخش دین با عنوان «طریقت» یاد می‌نمایند. ج) مباحث هستی‌شناسانه اسلام که در آن حقیقت هستی و نظام ساختاری موجودات، تبیین می‌شود که مباحثی همچون توحید، اسماء و صفات و افعال خداوند متعال مطرح می‌شود، از این قسمت دین در کلام عرفا به «حقیقت» تعبیر می‌گردد.

شریعت عبارت از ایمان قلبی به افعال انبیا و عمل به‌موجب آن‌هاست و طریقت عبارت از تحقق بخشیدن به افعال و خوی‌های انبیا در خود است به‌نحوی که همه حقوق و جوانب آن‌ها رعایت شود و حقیقت عبارت است از کشف و شهود ذوقی حالات انبیا و اتصاف به آن‌ها؛ زیرا اسوه حسنه‌ای که خداوند در آیه: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»، فرموده است، تحقق نمی‌پذیرد مگر به رعایت همه این مراتب سه‌گانه آن‌گونه که هستند، چراکه اسوه حسنه و اقتدای درست همانا قیام به اداء حقوق مراتب شرع رسول الله است که این شرع مشتمل بر هر سه بخش شریعت و طریقت و حقیقت است (Amini Nejad, 2015, p.1).

۳-۳. نسبت عرفان با اسلام

اگر بگوییم که تصوف و عرفان همان مقام طریقتی دین است، با توجه به این که گفتیم هر دینی از سه جنبه شریعت، طریقت و حقیقت

خود به طریقتی اولی حرکت می‌کنند. لذا دین در اصطلاح، یک جهان‌بینی و مجموعه‌ای از باورها است که می‌کوشد توضیحی برای یک‌رشته از پرسش‌ها که در طول زندگی بشر برای او مطرح می‌شود، مانند چگونگی پدید آمدن اشیا و جانداران و کیفیت آغاز و پایان احتمالی چیزها، و چگونگی زیستن، ارائه دهد. اما آنچه در دریافت و پاسخ به این چیزها مهم است میزان و کیفیتی است که هر دین به پیروان خود ارائه می‌کند. و حتی در برخی ادیان مرتبی بر آن وجود دارد.

در آثار و معارف ما دو واژه وجود دارد که بر بعد معنوی اسلام دلالت می‌کند: عرفان و تصوف. اما عرفان و تصوف نزد ما معانی دقیق و روشنی دارد. در عرفان و تصوف بیش از هر چیز دیگر به طریق الی الله با دستورات اسلامی، با آداب معنوی و احکامی که در آن هست اشاره می‌شود و مهم‌تر از همه معرفت در عرفان و تصوف اهمیت ویژه‌ای دارد (Pazuki, 2000, p.8).

عرفان، تجلی التهاب فطری انسانی است که خود را اینجا غریب می‌یابد و با بیگانگان، که همه‌ی موجودات و کائنات‌اند، هم‌خانه است؛ همچون بازی که در قفسی اسیر مانده و بی‌تابانه خود را به درودیوار می‌کوبد و برای پرواز بی‌قراری می‌کند و در هوای وطن مالوف خویش، می‌کوشد تا وجود خویش را نیز که مایه‌ی اسارت اوست و «خود حجاب خود شده است» از میان برگیرد (Shariati, 1997, p.102). عرفان، به‌منزله تعمق و عبور از ظاهر، مرتبه یا مرحله‌ای تکمیلی است و اکثر مردم وارد آن نمی‌شوند.

عرفان در لغت مصدر و به معنای شناختن است و به‌خصوص در مورد شناخت خداوند به کار می‌رود. به این معنا هر کس که به درکی از حق و هستی برسد عارف است، یعنی به معرفت الله در حد خود دست‌یافته است. به این توصیف عرفان خیلی عمومی است یعنی از آن پیرزن نخریسی که در زمان حضرت رسول (ص) از گردش چرخ نخریسی اثبات وجود خدا می‌کرد تا آن عارفی که مراتب مختلف سلوک را طی می‌کند، همه این‌ها به یک معنا عارف‌اند. منتها معرفت الله درجات و مراتبی دارد: آن پیرزن در مرتبه‌ای است و این عارف در مرتبه‌ای دیگر. لذا هر که به نحوی معرفت و ادراکی از خداوند و هستی دارد به این معنا عارف است. اما عرفان اصطلاحی فقط در حوزه تصوف مطرح شده است و آن معرفت قلبی به خداوند است که حاصل سلوک قلبی است و این سلوک قلبی پس از پیامبر (ص) و ائمه اطهار (ع) و به‌واسطه ایشان در میان صوفیه استمرار یافته و طریقه آنان بوده است. از این جهت می‌توان گفت که فرق عرفان با تصوف در این است که تصوف راه است و عرفان مقصد (Pazuki, 2000, p.9). شیخ احمد احسائی در عوالی اللئالی نقل کرده است: «تصوف برگرفته‌شده از صوف است که دارای سه حرف (ص و ف) است، صاد اشاره دارد به صبر و صداقت و صفا، و واو اشاره دارد به ودّ (دوستی) و وفا و فاء اشاره دارد به فقر و فرد و فنا» (Ahsai, 1983, p.45). آیت‌الله بهبهانی رحمه الله علیه از شارح فاضل، مقداد سیوری نقل می‌کند. در این روایت آمده است: «صوفی حقیقی کسی است که لباس پشمینه از روی صفا بیوشد و دنیا را پشت سر خود نهد و راه مصطفی در پیش گیرد و طلا و سنگ و نقره و کلوخ برای او یکسان باشد، در غیر این صورت سگ کوفی از هزار صوفی بهتر است» (Kermanshahi, 1991, p.45).

تشکیل می‌شود و شریعت ناظر به احکام و آداب ظاهری دین، طریقت ناظر به معنا و آداب قلبی و حقیقت همان مطلوب و مقصود اصلی هر دینی است، از این منظر تمام ادیان دارای مقام طریقتی هستند که در اسلام به‌عنوان عرفان و تصوف نامیده شده است. منتها نکته‌ای که در اینجا وجود دارد این است که اسلام از آن جهت که جامعیت دارد و این جامعیت فقط خاص اسلام است (چون دین آخرالزمان است) به همین جهت هم طریقت و هم شریعت در این دین حضوری متعادل و چشمگیر دارند. در ادیان دیگر تعادل این دو به‌ندرت اتفاق افتاده است و معمولاً یکی بر دیگری غلبه داشته است؛ مثلاً مسیحیت طریقت خالص است، در مقابل دین یهود که شریعت خالص است. نه این که یهود جنبه طریقتی نداشته است، ولی جنبه طریقتی آن مخفی است. این است که دین یهود به شریعت مشهور است. الان هم ما عرفای یهودی شاخصی نداریم، مگر معدودی در طریقه قبالا (عرفان و فلسفه یهود). در مسیحیت نیز شریعت وجود دارد، ولی مغلوب طریقت است. یا در چین مذهب کنفوسیوس بیشتر ناظر به شریعت است و مذهب تائو بیشتر ناظر به طریقت. اما در اسلام میان این دو جمع می‌شود که به مقام جامعیت خود حضرت رسول برمی‌گردد، پیامبری که هم شمشیر می‌زند و هم به معراج می‌رود. این حالت خود شخص رسول است که جامع شریعت و طریقت بودند (Pazuki, 2000, p.27,28).

مرتضی مطهری (ره) یک عقیده خاصی دارد که باکمال شجاعت و صراحت و صداقت می‌نویسد: یکی از علومی که در دامن فرهنگ اسلامی زاده شد و رشد یافت و تکامل پیدا کرد، علم عرفان است؛ یعنی بستر تولد، تکامل، زایش و رویش عرفان را فرهنگ اسلامی می‌داند و بین اسلام، معارف اسلامی و فرهنگ اسلامی و عرفان چه علمی و چه عملی نسبت وجودی و استکمالی قائل است و می‌نویسد: عرفان، هم در بخش عملی و هم در بخش نظری، با دین مقدس اسلام تماس و اصطکاک پیدا می‌کند؛ زیرا اسلام مانند هر دین و مذهب دیگر و بیشتر از هر دین و مذهب دیگر، روابط انسان را با خدا و جهان و خودش بیان کرده و هم به تفسیر و توضیح هستی پرداخته است، و در نسبت شناسی و نسبت سنجی عرفان با اسلام می‌نویسد: البته عرفای اسلامی هرگز مدعی نیستند که سخنی ماورای اسلام دارند و از چنین نسبتی سخت تبری می‌جویند. برعکس، آن‌ها مدعی هستند که حقایق اسلامی را بهتر از دیگران کشف کرده‌اند و مسلمان واقعی آن‌ها می‌باشند. عرفا چه در بخش عملی و چه در بخش نظری، همواره به کتاب و سنت و سیره نبوی و ائمه اکابر صحابه استناد می‌کنند (Motahhari, 2010, p.2).

به گفته سید حیدر آملی، تصوف حقیقی، همان تشیع است. عموماً تشیع را به‌عنوان یک مذهب فقهی در جنب مذاهب فقهی دیگر مثل مذهب حنبلی و حنفی یا مالکی و شافعی یا یک مذهب کلامی بین اشاعره و معتزله یا یک نهضت سیاسی می‌دانند؛ این‌ها تعاریفی است که معمولاً از شیعه به دست داده می‌شود. حالا اگر ما به شیعه حقیقی برگردیم و بحث ولایت را مطرح کنیم می‌بینیم که حقیقت تشیع همان ولایت به معنای عرفانی لفظ است و شیعیان حقیقی معتقدند که بعد از ختم دور نبوت در شخص حضرت رسول، حقیقت معنوی نبوت که همان ولایت است، استمرار پیدا کرده و به نص صریح پیامبر، به حضرت علی(ع) و سپس به ائمه اطهار علیهم‌السلام رسیده است (Pazuki, 2000, p.13).

استاد مطهری معتقد است: عرفان، ساحتی از ساحت‌های فرهنگ و معارف اسلامی است که نباید از آن غافل شد و لایه‌های باطنی دین مقدس اسلام در عرفان اصیل و خالص اسلامی به ظهور رسیده است؛ اگرچه عملکرد عرفان و کارکرد عرفان و تصوف نقدپذیر است (Motahhari, 2010, p.3).

عده‌ای عرفان را مرتبه‌ای از مذهب می‌پندارند و عده‌ای نیز آن را فراتر از مذهب و طریقتی خاص و فرامذهبی تلقی می‌نمایند. برخی نیز با توجه به حصول تعمق و یقین شهودی در عرفان، لزوم و جایگاه مذهب را نفی می‌کنند و برای عرفان یا تصوف به‌عنوان طریقه‌ای جایگزین، اصالت قائل‌اند.

چنان که مرحوم علامه طباطبایی نیز در کتاب رسالت تشیع در دنیای امروز می‌فرماید: در بحث از عرفان، «فسادها و اختلالاتی که در روش و اعمال طایفه‌ای که از یک مشرب و مسلک عمومی کلی منشعب شده‌اند، دلالت بر فساد و بطلان اصول اولی آن طایفه ندارد و به همین سبب بحث از چگونگی اصول اولیه آن‌ها را نباید در روش و اعمال فرعی از آن‌ها انجام داد بلکه باید به سراغ مواد اصلی اصول آن‌ها رفت (Tabatabai, 2008, p.103).

بسیاری از صوفی‌ها معتقدند که عرفان یکی از مراتب عالیه سلوک است یعنی هر صوفی‌ای عارف نیست. مولانا در مثنوی می‌فرماید:

ای بسا ابلیس آدم رو که هست پس به هر دستی نشاید داد دست

اساس عرفان اسلامی بر دوجوهر «خودشناسی» و «خودسازی» یا «خودآگاهی و خداآگاهی» قرار دارد که فرهنگ اسلامی مملو از مباحث معرفتی و آموزه‌های عمیق و دقیقی در ساحت خودشناسی و تهذیب نفس و خودسازی است و بر محور خودآگاهی، به ویژه «خودآگاهی عرفانی» تکیه مؤکد دارد (Motahhari, 2010, p.25-28).

همانطور که گفته شد، عرفان یک مرتبه عالی و دوره تکمیلی است، گذر از ظاهر به وادی تعمق، کاملاً شخصی، ذوقی و اشراقی است، تبدیل شدن عرفان به طریقه و مذهب، منجر به عمومی شدن آن و ظاهری کردن عرفان و تکرار همان نقشی می‌گردد که مذاهب بعهده دارند و کاری عبث و ناشیانه است؛ زیرا مذاهب ساختار و طراحی برای عموم دارند، ولی طریقه‌های صوفیانه، شکلی موهوم و غیر شناختی را از تعمق ارائه می‌نمایند که کارهای محیرالعقول، خرافات و شبه جادوگری از آن جمله است، یعنی نه مذهب اند و نه عرفان.

اما اعتقاد راسخ عارفان محقق بر آن است که هرچند ارتباط بین شریعت و طریقت و حقیقت ارتباطی در شکل ظهور و بطونی است، اما هر ظاهری در عین حال که مقدمه رسیدن به باطن است، حافظ باطن نیز می‌باشد (Amoli, 1989, p.353). یعنی آن هنگام که انسان با استفاده از شریعت به مقام طریقت ناائل می‌شود، نه تنها در اصل ورود و دخول به طریقت، از شریعت بهره می‌گیرد بلکه برای حفظ مقام طریقتی خویش نیز باید مقام شریعتی خود را نگاه دارد، به بیان دیگر اگر آن شریعت و پوسته باشد، باطن آن که طریقت است از آفات سالم می‌ماند. و همچنین عین همین نسبت بین شریعت و طریقت با حقیقت برقرار است. لذا اگر چنین نگاهی را مد نظر داشته باشیم، می‌پذیریم که یک شخص کامل عارف که بر صراط مستقیم قدم برمی‌دارد، کسی است که همه مراتب را با هم نگاه می‌دارد، حتی آن



همان طور که گفته شد مذهب و عرفان در پی رسیدن به حقیقتی برتر و قدسی هستند که دنیوی نیست و به این جهان تعلق ندارند درحالی که هنر و هنرهای سنتی می‌کوشد هستی را تکمیل کند و به عالم تعقل دارد. از اینجا تفاوت این دو راه آشکار می‌گردد. مذهب و عرفان انسان را از غربت به وطن رهنمون می‌شوند، از واقعیت‌بازش می‌دارند تا به حقیقت نزدیکش سازند و مذهب و عرفان، هر دو بی‌قراری در اینجایند و فلسفه‌ی گریز، آن به جایی و این به هر جا که اینجا نیست.

اما هنر فلسفه‌ی **ماندن** است؛ وانگهی، چون می‌داند که اینجا جای ماندن نیست، می‌کوشد تا با تصویری و به قولی با خاطره‌ای که از خانه و وطن خویش و زندگی در آن دارد، همین جا را بر گونه‌ی آن بیارید و با خلقت‌های هنری، زبان، اصوات، فرم‌ها، اشکال و رنگ‌های آن دیار ناپیدای آشنا و زیبا را در این پیدای بیگانه تقلید کند و اینجاست که هنر، چنان که ارسطو می‌گوید، محاکات است، اما برخلاف گفته‌ی او، محاکات از طبیعت صرف نیست بلکه، درست برعکس، محاکات از ماوراء طبیعت است تا طبیعت را بر صورت آن بیارید. لذا نقش‌ها و طرح‌های خلاقه‌ای در هنر اسلامی گویی آنجایی‌اند اما چون توان انسان هنرمند محدود است از گوشه‌های از طبیعت نیز بهره می‌گیرد و آثاری می‌آفریند که در انتزاع طبیعت‌اند.

آنچه در این میان بسیار حائز اهمیت است این که تمامی این تلاش‌ها و ادراکات و احساسات و شیوه‌های بیان آن‌ها در پی کشف و بیان یک مفهوم کلی و متعالی‌تر هستند و آن زیبایی است. زیبایی که از آن در فرهنگ ما به جمال نیز نام برده شده است، آن چیزی است که در کنه عالم و تمام ارکان آن مستور است و همواره در حرکات و سکنت آن‌ها متجلی می‌شود. تمام مفاهیم موجود در هنر و هنرهای سنتی از قبیل تناسب، تعادل، هماهنگی، گویایی، ایجاد ارتباط و بیان احساس از زیرمجموعه‌های زیبایی هستند و در پی بیان آن‌اند. «افلاطون می‌گوید: زیبایی، بهاء حقیقت است» (Binae Motlagh, 1988, p:49).

همان گونه که پیش‌تر گفته شد عرفان و مذهب در پی رسیدن به حقیقت عالم‌اند و آن را در این دنیای «هیچ» نمی‌یابند؛ از این رو حقیقت والا را در آخری می‌یابد و هنر خصوصاً هنرهای سنتی در پی آشکار کردن این حقیقت اخروی در دنیای ظاهر است. با نشانه‌های از زیبا آفرینی و تفکر در حرکت انسان به والایی و عالم بالا، زیرا هنر نیز دنیا را «هیچ» می‌بیند و می‌کوشد در این هیچ آثاری بجا بگذارد که اخروی است و در پی خلق زیبایی، این مفهوم که امروزه تنگ‌تنگ با مفهوم زیبایی‌شناسی به آن نگریسته می‌شود، در نظام فکری و آموزشی ما سابقه‌ای بسیار دیرین دارد.

بر اساس این تفکر، همه‌ی زیبایی‌هایی که در عالم مشاهده می‌کنیم، آیات و نشانه‌هایی از خالق، صانع و پدیدآورنده‌ی آن‌ها است و هر کس به فراخور بینایی چشم معرفتش توان درک آن را پیدا خواهد کرد. در حقیقت این جمال، تابشی است از حسن روی خداوند و هر کس همچون آینه‌ای، به نسبتی که در شفافیت بخشیدن و زنگار زدایی وجود و قرب موفق بوده باشد، قابلیت دریافت و بازتابش آن پرتو را خواهد یافت. حتی در مرحله‌ی ازلیت نیز آنچه سبب ظهور و پیدایش عالم گردیده است حب ذات به ذات بوده است. این عشق خود مسبوق به مشاهده‌ی کمالاتی ذاتی و حسن و جمال خداوندی بوده

زمان که به حقیقت می‌رسد از مراتب و مراحل قبلی دست برنمی‌دارد زیرا می‌بایست شریعت و طریقت خویش را حفظ نماید تا مقام حقیقتی او محفوظ بماند.

از منظر عرفا، این سه بخش دین، نه تنها سه بخش مجزاً و گسسته از هم نیست بلکه در یک رابطه طولی با یکدیگر مراتب و مراحل دین را تشکیل می‌دهند. از این روی نسبت این سه حوزه دینی در عرفان اسلامی، نسبت ظاهر و باطن است، یعنی شریعت ظاهر طریقت و طریقت باطن آن است و طریقت ظاهر حقیقت و حقیقت باطن طریقت می‌باشد. بنابراین اگر مراحل دین را پی‌گیری کنیم، سطح و ابتدای دین، شریعت؛ بطن آن طریقت و بطن البطن آن حقیقت است (Amoli, 1989, p.353).

از دیدگاه استاد مطهری، «اسلام» و فرهنگ اسلامی است که در تفسیر عالم وجود و هستی شناسی‌های اسلامی متجلی شده و چون روابط چهارگانه ۱. رابطه انسان با خدا، ۲. رابطه انسان با خود، ۳. رابطه انسان با جامعه، ۴. رابطه انسان با جهان از حیث نظری و عملی در مکتب و فرهنگ اسلامی به خوبی و با حساسیت و جامعیتی خاص تبیین شده است، لایه‌هایی از نگرش‌ها و گرایش‌های اسلامی و فرهنگ اسلامی، لایه‌های باطنی و عرفانی است که عرفان از آموزه‌های اسلامی و متون و بطون معارف اسلامی استخراج و نظام‌مند ساخته‌اند (Motahhari, 2010, p.2, 3).

رسالت عرفان، معرفت و شناخت از طریق شهود و عشق است که ماهیتاً غیرشکلی، غیر ظاهری و غیرعمومی است، عرفان با تلنگر و شرر و در جهت عبور از ظاهر، مصداق می‌یابد و این تفاوت عرفان با تصوف است، زیرا تصوف عملاً کارکردی طریق گونه و شبه مذهب یافته است.

وجود عرفان و عرفان، گویای وجود عرصه‌ای از تعمق و عشق ورزی در خداشناسی است. یکی از بزرگترین آثار و خروجی‌های عرفان، اشعار عاشقانه عرفان نامی و سخنان نغز و حکیمانه است که روح انسانها را تلطیف و تحریک می‌نماید و قانع نبودن به صورت و ظاهر را گوشزد می‌کند. الگو سازی برای رهروان، از طریق تبیین مسیر طی شده موثرتر است تا راهنمایی در جزئیات و پرورش و تدریس، زیرا عرفان یک فن نیست و بیشتر شبیه هنر است و امری اشرافی و ذوقی است و باید از درون بجوشد. لذا هنر سنتی که همواره در جوشش است تا انسان را با آفرینش و خلق آثار زیبا و آشنا با فرهنگ و زندگی به سوی حقیقت رهنمون سازد.

۴. نسبت مذهب و عرفان با هنرهای سنتی

هنر، تجلی روحی است که آنچه هست سیرش نمی‌کند و هستی را در برابر خویش اندک می‌یابد و سرد و زشت و حتی به گفته‌ی سارتر، احمق، و عاری از معنی و فاقد روح و احساس، و او اضطراب و تلخ کامی صاحب‌دلی بلندپرواز و اندیشمندی بزرگ و سرمایه دار معنی و احساس و معرفت را دارد که در انبوه مردمی بی‌درد و بی‌روح و پست و خوش گرفتار آمده است و خود را با دیگران، جز با خویشان، تنها می‌یابد و با این زمین و آسمان و هر چه در این میان است بیگانه و هنر، زاده‌ی بینشی چنین بیزار و احساسی چنین تلخ از هستی و حیات، می‌کوشد تا آن را تکمیل کند، به آنچه باید باشد نزدیک سازد و بالاخره، به این عالم، آنچه را ندارد ببخشد (Shariati, 1997, p.102).

است. حدیث مشهور نبوی است که حضرت داود (ع) از خداوند پرسید: یا رب لم خلقت الخلق؟ خداوند فرمود: «کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف».

بدین معنی که من گنج پنهانی بودم، خواستم شناخته شوم پس عالم وجود را خلق کردم. بنابراین کمالات ذاتی و حسن الهی که حب و عشق خداوند به خویش را باعث گردید علت پیدایش عالم بوده است. انسان هنرمند و عارف نیز می‌کوشد خلیفه‌الله بودن خویش را با درک همین صف خداوندی نمایش دهد. فلذا به آفرینش برای رسیدن به مرتبه‌های بالا و الهی دست می‌زند.

گنج مخفی بود، زبری چاک کرد خاک را روشن تر از افلاک کرد (مولوی)

در حقیقت خالق حقیقی در تمام جهان از ظریف ترین موارد شهودی ما که چاک کردن پر پرندگان است تا بی‌نهایت‌های ناپیدا را دارد. و مبین این روایت، حدیث عشق و زیبایی است. زیرا بنیاد آفرینش جهان بر جمال، زیبایی و عشق به آن، نهاد شده است و درک این حقیقت می‌تواند مبانی عرفان در هنر سنتی را آشکار سازد که هر چه ظرافت و دقت در آفرینش بالاتر رود انسان به آرزوی خویش نزدیک‌تر می‌شود.

هیچ دو شخصی را نمی‌توان یافت که در خصوص این که هنر خوب چیست، اتفاق نظر داشته باشند و لذا هنر دینی و هنر فردی را نمی‌توان به‌طور دقیق از هم جدا کرد. اما کمابیش آشکار است که هیچ هنرمندی نمی‌تواند از جان و دل به کار پردازد، مگر آن که احساس کند جماعتی از مردم مخاطب او هستند. این نظریه که هنر بیان ما فی الضمیر است راه به جایی نخواهد برد، زیرا که می‌پرسیم محتوای آن ضمیری که باید بیان شود، خود چیست؟ خیال بافی‌های ذهن ناهشیار؟ این جواب متداول این سؤال است. اما ارزش این خیال بافی‌ها، ارزش مثبت آن‌ها قطع نظر از ارزش‌های صوری و جمال شناختی که میان انواع دیگر هنر نیز مشترک است در چیست؟ ما از ساختمان ذهن ناهشیار چندان اطلاعی در دست نداریم، اما این ذهن برحسب تعریف خود نمی‌تواند حائز هیچ کدام از ارزش‌های مربوط به آن آرمان کلی باشد که وجه تمیز انسان متمدن از اسلاف بدوی اوست. هنر، مخبره‌ی انسان با انسان است و بآنکه با حساسیت انسان سروکار دارد و به‌وسیله‌ی حساسیت انسان عمل می‌کند، هیچ دلیلی در دست نیست که بگوییم این وسیله، حس ارزش‌ها را میان انسان‌ها مخابره نمی‌کند. بنابراین جواب این سؤال که آیا هنر عالی می‌تواند مستقل از دیانت وجود داشته باشد، به مقیاس ارزش‌های ما بستگی خواهد داشت. و لذا به نظر می‌رسد که هر هنرمندی که بخواهد به مرتبه‌ی عالی برسد باید به حس اجتماعی مردم توسل جوید. تاکنون بالاترین شکل حس اجتماعی همان دیانت بوده است. کسانی که رابطه‌ی ضروری میان هنر و دیانت را منکرند، باید حس اجتماعی دیگری معادل دیانت پیدا کنند که برای هنر، یک مداومت تاریخی غیردینی را تضمین کند (Read, 2001, p.63, 64).

هنرمند پیش از ارتباط با جامعه‌ی مخاطب و در حین ارتباط با جامعه، بر اساس آموزش‌هایی که می‌بیند صاحب شخصیتی می‌شود که جامعه‌ی مخاطب او بر اساس آن شخصیت تعریف و مشخص می‌شوند. و از اینجا راه ارتباط او با مخاطب، اثر هنری است که

مستقیماً از باورها و اعتقاداتش سرچشمه می‌گیرد. می‌توان هنر را شکلی نو و دلپذیر و نمودی پرجاذبه از حقیقتی اصیل و ماهیتی آرمانی دانست که ریشه در فطرت پاک انسان دارد و او را از آنچه هست به سوی آنچه باید باشد راهنمایی می‌کند. به عبارتی می‌توان چنین نتیجه گرفت که هنر متعالی مانند دین سعی دارد تا با توجه دادن انسان‌ها به فطرت پاک و الهی ایشان، همان اهداف دین، تقویت و تصحیح رابطه‌ی انسان با خدا، خود، هم‌نوعان و جهان هستی را محقق سازد و این دقیقاً همان تفسیر عالم وجود و هستی‌شناسی اسلامی است که مطالب استاد مطهری بر آن تأکید شده است.

با توجه به این گفته‌ها می‌توان یکی از اصلی‌ترین راه‌های موفقیت و ماندگاری هنرمند و آثار او را این دانست که شخص هنرمند با کسب مبانی اعتقادی و معنوی قوی و پرورش حس مسئولیت و تعهد در خویش، جامعه‌ی مخاطب اثرگذار و ماندگار در تاریخ برای خود بیابد و به واسطه‌ی غنا و ماندگاری آن جامعه، آثارش را بر پهنه‌ی عالم بگستراند. برای رسیدن به این مرحله هنرمند باید صاحب معرفت باشد؛ این معرفت باید هم‌زمان با تجربه‌های هنرجویی در قالب آموزه‌های معنوی و اعتقادی و باورهای ارزش‌مدار به او داده شود تا هنر حاصل از اندیشه‌ی او هنری و توأم با معرفت باشد.

هنر توأم با معرفت، هدف و غایتش نه هنر و زیبایی، بلکه شناخت و قرب به خداوندی است که ذاتش منشأ تمام زیبایی‌هاست. البته این توصیف نباید این توهم را در ما ایجاد کند که هنر برآمده از جمال‌شناسی، که مقدسش می‌خوانیم، عاری از احساس و لذت‌اند بصری است. بلکه برعکس این هنر تحسین، شگفتی و اعجاب حساسیت را نیز برمی‌انگیخته است، ولی در همان جا خاتمه نمی‌یافته و آن را وسیله‌ای برای رسیدن به هدف نهایی قرار می‌دهد. در جهان برآمده از این هنر، تأملات درباره‌ی هنر و زیبایی از هم جدا نیستند. زیبایی صرفاً معطوف به هنر نمی‌شود بلکه متعلق به کل هستی است و ملازمتی باوجود، معرفت و طبیعت ذاتی و غایی اشیا و نه بعد عرضی آن‌ها دارد (Taghvaei, 2002, p.6). این هنر (هنر توأم با معرفت)، موزه‌ای نداشته. چون عرضه و نمایشگری در آن راهی نمی‌یافته است (Nasr, 2001, p.426).

بی‌شک آثاری، ماندگار هستند و در نتیجه توفیق خواهند یافت که بر اساس فطرت انسانی انسان ساخته و پرداخته شوند که بتوانند به نیازی از نیازهای فطری انسان پاسخ دهند. پیش‌تر گفته شد که از رسالت هنرمند، کنار زدن پرده‌های حجاب میان این دنیا و جهان والاتر است تا بتواند آنچه از تعالی و رشد در آنجا دیده است به زبان ابزار و تکنیک برای دیگران بیان کند. یعنی از آنچه باید در این دنیا باشد و نیست تصویر و خبری ارائه دهد و به نیازهای فطری انسان توجه کند. از آنجاکه فطرت انسان همواره از آغاز به دنبال کمال و تعالی، جاودانگی و زیبایی آن‌هم در سطح مطلق بوده و هست، آثاری که به این نیازها توجه دارند و محتوا و تکنیک را با این نگاه در کنار یکدیگر سازگار می‌کنند، تضمین بیشتری برای جا باز کردن در وجود انسان‌ها و اثرگذاری بر آن‌ها و در نتیجه ماندگاری و توفیق خواهند داشت.

در اینجا هنر متعالی و هنر منزلت نیز تقسیم‌بندی آشکار می‌یابند: آن دسته از آثاری که به نیازهای شهوانی و منزلت آدمی توجه دارند و

همه‌ی هم‌وغم سازنده‌ی آن‌ها توجه دادن انسان به نیازهای این جهانی اوست، به اندازه‌ی همین نیازها دنی و پست، متنزل و مبتذل، زودگذر و فانی هستند و برعکس آن دسته از آثاری که توجه انسان را به نیازهای متعالی و فطرت کمال‌طلبانه‌ی او سوق می‌دهند و برتری انسان را نسبت به حیوانات و جماد و نبات متجلی می‌سازند، از تعالی و ارزشی هم‌تراز این مفاهیم عالی برخوردارند و همواره با فطرت انسان همراه و همزیست خواهند بود و همچون فطرت خدایی و ازلی ابدی انسان، عمر و اثری طولانی دارند و اگر بگوییم آثاری که بر پایه‌ی پاسخ به نیازهای متعالی فطرت انسان ساخته و پرداخته می‌شوند، عموماً آثار موفق و ماندگارتری هستند.

۴-۱. تجلی آموزه‌های عرفانی در هنرهای سنتی

در گام اول خلق یک اثر هنری، انسانی حضور دارد که دارای شخصیتی منحصر به خود است و اثری که خلق می‌کند در واقع بازتاب ادراکات اوست از این عالم به زبان ابزار و فن. یعنی بازتاب شخصیت او و این ادراک و شخصیت حاصل تدبیر و تفکر او در عالم است؛ عالم درون خود، اطراف و ماورای اطراف خود. میزان ادراک او نیز با میزان تلاش او در تأمل ارتباط مستقیم دارد و روزه‌های جدید از این عالم، با تأمل و ممارست نمایان می‌شوند.

انسان میان دو عالم زیرین و زبرین است. از این نظر که می‌تواند آن قدر رشد کند، تعالی یابد و عروج کند که به عالمی فراتر از این جهان برسد و این فراتر همان جایی است که تمام ادیان از آن سخن گفته‌اند و به زبانی دیگر پاداش نیک بودن است. و هم‌زمان می‌تواند آن قدر متنزل بیندیشد و رفتار کند که به ورطه‌ی ظلم و شهوت و پلیدی سقوط کند. در هر دو حالت، آدمی پرده‌های مابین این عالم و عالم زیرین و زبرین را کنار می‌زند و هر چه بیشتر به اعمال مربوط به هر کدام اهتمام ورزد در واقع نگاهش به آن عالم وسیع‌تر و نزدیک‌تر می‌شود.

عامل اول که روحیات و جنبه‌های درونی و شخصیت هنرمند باشد نقشی اساسی‌تر ایفا می‌کند. چراکه از طرفی جامعه‌ی مخاطب بر اساس معیارهایش هنرمند موردستایش خود را برمی‌گزیند و از سوی دیگر باورها و اعتقادات هنرمند قوت و غنای آنچه به او الهام می‌شود را تعیین می‌کند. بدیهی است که هنرمند ارتباط متقابل و جدایی‌ناپذیری با جامعه دارد.

هنر، تجلی دیده‌ها و شنیده‌ها، اندیشه‌ها و همه‌ی آن چیزهایی است که یک انسان در خود دارد و آن را به زبان‌های مختلف بیان می‌کند. بدیهی است که هر کس به هر عالمی سرزده و در آن سیر کرده باشد از آنجا حرف می‌زند؛ بنابراین نمی‌توان از کسی که تمام عمر در پلیدی و شهوت و ظلمت زندگی کرده است توقع خلق اثری را داشته باشیم که ویژگی‌های انسان برتر و عالم برتر را به تصویر بکشد. از این رو می‌توان گفت آثار و همه‌ی آن چیزهایی که از انسان‌ها سر می‌زند، یا این جهانی است، یا بازگوکننده‌ی جهان زیرین و زبرین. انسان خالق، یعنی هنرمند، انسانی است که از همه چیز می‌برد، این بزرگ‌ترین عظمت کار هنر است؛ وقتی از همه چیز می‌برد، درحالی که می‌آفریند و با آفرینش هنری‌اش می‌سراید، می‌نوازد، می‌تراشد، خود را می‌سازد، خود را بیان می‌کند. من، درحالی که یک خلق جدید می‌کنم، خود را خلق کرده‌ام. کسی که یک اثر جدید می‌نویسد، فردوسی که شاهنامه را آفریده است، خود را آفریده است؛ یعنی فردوسی را آفریده

است و انسان، به میزانی که هنر در معنی انسانی خودش، نه در معنی علمی و صنعتگری خودش، به پیش می‌رود، خالق خویشتن و سازنده‌ی خویشتن می‌شود و این است آداب هنرمندی و معنویت در هنر خصوصاً هنرهای سنتی.

شیوه‌ی استاد-شاگردی که در ایران سابقه‌ی ای به قدمت تاریخ دارد، نمونه‌ی بارز و غنی این آموزه‌هاست. سراسر این شیوه پرورش و ساختن جنبه‌های درونی و باورها و اعتقادات متعالی در شخصیت هنرمند است. امر تصادفی نیست که آثاری که در این مکتب آفریده شده‌اند، پس از گذشت قرن‌ها و دهه‌ها هنوز جاودانه و مقتدرانه یکه تاز عرصه‌ی هنر و هنرمندانی‌اند و حس جمال‌شناسی و زیبایی‌شناسی هر بیننده‌ای را با هر میزان از ادراک به حیرت وامی‌دارند.

ما در اثر هنری اصیل، تنها انگیزش عواطف را نمی‌بینیم، بلکه آنچه می‌بینیم صلح و آرامش و بزرگی است. اصیل نه به معنای کهنه و قدیمی، بلکه آن چیزی است که ریشه در موطن خود دارد. ریشه‌ای غنی و استوار که زاینده‌ی و رویش و نو به نو شدن از ویژگی‌های آن است. اصالت رمز جاودانگی و حیات هر چیزی است. امری که بی‌شک با ایجاد آزادی‌های موهوم و بی‌حدوحصر میسر نخواهد شد. اثر فاقد اصالت، فاقد صلح و آرامش و بزرگی است و بعید است که چنین اثری ماندگار و موفق باشد.

فردی که فاقد حس مسئولیت، تعهد و صداقت باشد بی‌شک دچار حس خودپسندی خواهد شد. «آن خودپسندی یا خودپرستی که از زمان رنسانس به بعد باعث شده است که هنرمند اروپایی وسیله‌ی بیانی مستقل از نیازهای مردم برای خود ابداع کند.» (Read, 2001, p.86) درحالی که این حس در هنرمند متعهد - به عنوان نمونه هنرمند ایرانی که در مکتب متعالی و خداجوی اصیل و دینی پرورش یافته - وجود ندارد.

هنرمند ایرانی اساساً سازنده‌ی اشیای مفیدی چون ظروف سفالی، مصنوعات چوبی و فلزی، پارچه، کتاب‌های تذهیب شده و ابزارهای علمی بوده است. کسانی که در هنر ایرانی در پی جنبه‌های انسانی می‌گردند، سخت سرخورده خواهند شد. اما آنچه خواهند یافت عبارت است از آثار یکی از حساس‌ترین و بافرهنگ‌ترین اقوامی که جهان به خود دیده است و این نکته که این آثار به صورت اشیای زندگی روزمره هستند یکی از عمیق‌ترین درس‌هایی است که مغرب زمین می‌تواند بیاموزد (Read, 2001, p.86) و بی‌اغراق رازی از رازهای جاودانگی این آثار همین تواضع هنر و هنرمند متعهد در مقابل مخاطب و نیازهای اوست.

هنر فعالیتی است انسانی، شامل این که یک فرد به طور آگاهانه و به‌وسیله‌ی بعضی نشانه‌ها احساساتی را که در زندگی داشته است به دیگران منتقل کند، چنان که دیگران نیز از آن احساسات متأثر شوند و آن‌ها را تجربه کنند (Read, 2001, p.217, 218).

هنری مائیس اشاره به ویژگی اثر هنری دارد: اثر هنری حاکی از هماهنگی همه‌ی اجزاست: هر جزء زائیدی در ذهن بیننده جایی را خواهد گرفت، یعنی جای جزء اساسی را خواهد گرفت (Read, 2001, p.219). دین مجموعه‌ای از اصول، احساسات و حرکات جمعی است که فرد را عمیقاً تحت تأثیر قرار می‌دهند و در کارهای او خصوصاً خلق و آفرینش هنری جلوه‌گر می‌شوند.



افرادی که معتقد به دسته‌بندی هنر به دینی و غیردینی هستند، یک سری ویژگی‌هایی را برمی‌شمارند و بیان می‌کنند که همراه بودن هر یک از این خصوصیات با هنر باعث دینی شدن آن می‌شود. این

نتیجه‌گیری

هنر توأم با معرفت، هدف و غایتش نه هنر و زیبایی، بلکه شناخت و قرب به خداوند است که ذاتش منشأ همه زیبایی‌هاست. البته نباید از نظر دور داشت که این‌گونه هنر ضمن دارا بودن زیبایی معنوی زیبایی ظاهری نیز خواهد یافت. آثار هنرهای سنتی در طول تاریخ، فلسفه ماندن را با خود همراه ساخته‌اند و هنرمند هنرهای سنتی همواره کوشیده است با خلق زیبایی مادی در آثار خود بتواند با تکیه بر زیبایی معنوی و عرفانی، زیبایی‌های خیالی آدمی را که این دنیایی نیستند را بیافریند و چون می‌داند این دنیا جای ماندن نیست تلاش خود را معطوف خلق آثاری ماندگار می‌کند که خاطری از خود برجای گذارد. هنر در جستجوی زیبایی، همان هدفی را دنبال می‌کند که دین: رستگاری و اعتلای انسان‌ها. هنر هرگاه در خدمت دین قرار گرفته و از آن تأثیر پذیرفته است جاودانه شده و هرگاه رویاروی دین قرار گرفته، به ورطه‌ی روزمرگی، بیهودگی و زوال افتاده است. چنان که مشاهده می‌کنیم در دوران معاصر در کنار رشد و تعالی هنر دینی، هنر در خدمت اهداف پست قرار می‌گیرد؛ اهدافی همچون استفاده از هنر برای بهره برداری جنسی، ترویج پوچی و القای برتری نژادی. اما با همه این‌وجه هنر سنتی به ویژه هنرهای ایرانی همچون

ویژگی‌های برشمرده شده عبارت‌اند از: کارکرد هنر، مکان اثر هنری، موضوع اثر هنری، معنویت و عقاید هنرمند در خلق اثر هنری و حمایت یک جامعه‌ی دینی از یک اثر هنری.

گوهر پاک و مرواریدی درخشان بر تارک تاریخ می‌درخشد. هنرمند مسلمان، عارف به دین و اخلاق، زیبایی‌های عالم را آیه و نشانه‌ای از خلقت خداوندی می‌داند و می‌کوشد بر اساس آموزه‌هایی که از اهل کتاب به دست آورده است اثری بیافریند که قوی‌ترین حس اجتماعی مخاطب را که همانا دیانت آن‌هاست را برانگیزد و اثری خلق کند که ماندگار شود. از هنرمندان و شیفتگان هنر اسلامی است که با تخصص در هنر صناعی و بر اساس آموزه‌های دینی متأثر از خانواده مذهبی و اجتماع سنتی و همچنین به واسطه تلمذ در محضر عالمان دین و عرفان با تخصص و تکنیک هنری خویش آثاری روح‌بخش با مفاهیم دینی و تفکرات اسلامی و خصوصاً شیعی آفریده‌اند کم نیستند که به خوبی نشانه‌های اخلاق دینی و تربیت در مکتب اسلام در آثار آن‌ها هویداست. توانایی، تفکر و اندیشه هنرمند در طراحی و تولید آثار هنرهای سنتی متأثر از اندیشیدن و تجلی روح الهی انسان است و می‌توانند راهنما و الگویی برای پژوهشگران، هنرمندان برای رسیدن به تفکر، نگاه و آموزش در خلق آثاری تأثیرگذار برای نسل خویش و آینده باشند و افراد جامعه را برای تأمل در حکمت و ایمان رهنمون سازد.

References

- Ahsa'i, ebn Abi J. (1983). Al-Awaliyyah of La'ziziyyah in Atheid al-Diniyah Volume 4, Qom: Seyed al-Shohada. [in Persian]
- [احسائی، ابن ابی جمهور. (۱۴۰۳ قمری). عوالی التالی لعزیزیه فی الحدیث الدینییه جلد ۴، قم: سیدالشهدا.]
- Amini Nejad, A. (2015). Mystical Wisdom: An Essay on Theoretical Mysticism by Professor Yazdan Panah, Qom: Imam Khomeini Educational and Research Institute Publications. [in Persian]
- [امینی‌نژاد، علی. (۱۳۹۴). حکمت عرفانی: تحریری از درس عرفان نظری استاد یزدان پناه، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).]
- Amoli, Seyed H. (1989). Jelveyeh Deldar (Jamiat al-Asrar and Al-Anwar Source), (Translated by Ebrahimian Amoli S.Y.), Tehran: elmi and farhangi. [in Persian]
- [آملی، سیدحیدر. (۱۳۶۸). جلوه دلدار (جامع الاسرار و منبع الأنوار)، ترجمه ابراهیمیان آملی، سید یوسف. تهران: علمی و فرهنگی.]
- Binae motlagh, Mahmoud. (1988). Symbolism in Art, Tehran: Art Quarterly, 16: 57-48. [in Persian]
- [بینای مطلق، محمود. (۱۳۶۷). سمبولیسم در هنر، تهران: فصلنامه هنر، ۱۶: ۵۷-۴۸.]
- Kermanshahi, M. A. (1991). The Charity in Cancellation of the Sufi Way Volume 1, Qom: Allameh Vahid Behbahani. [in Persian]
- [کرمناشاهی، محمدعلی. (۱۳۷۰). خیراتیبه در ابطال طریقه صوفیه جلد ۱، قم: مؤسسه علامه مجدد وحید بهبهانی.]
- Mahdavi Nejad, M. J. (2002). Islamic Art Challenging Modern Concepts and New Horizons, Tehran: Journal of Fine Arts, 12: 32-23. [in Persian]
- [مهجوی نژاد، محمدجواد. (۱۳۸۱). هنر اسلامی در چالش مفاهیم معاصر و افق‌های جدید، تهران: مجله هنرهای زیبا، ۱۲: ۳۲-۲۳.]
- Motahhari, M. (2010). The Relationship between Religion and Mysticism from the Viewpoint of Professor Motahhari, Tehran: Publishing Islamic Mysticism. [in Persian]
- [مطهری، مرتضی. (۱۳۸۹). رابطه دین و عرفان از دیدگاه استاد مطهری، تهران: نشر عرفان اسلامی.]
- Nasr, S. H. (2001). Knowledge and Spirituality. (Translated by Rahmati, I). Tehran: Sohrevardi Research and Publication Office. [in Persian]
- [انصر، سید حسن. (۱۳۸۰). معرفت و معنویت، ترجمه رحمتی، انشالله. تهران: دفتر پژوهش و نشر سهروردی.]
- Nasr, T. (2013). An Introduction to the Aesthetics of Islamic Art, Tehran: Art Research Journal, 5: 110-101. [in Persian]
- [انصر، طاهره. (۱۳۹۲). درآمدی بر زیبایی‌شناسی هنر اسلامی، تهران: نشریه پژوهش هنر، ۵: ۱۱۰-۱۰۱.]
- Pazuki, Sh. (2000). The Relationship of Religion and Mysticism, Tehran: Seven Heavens Quarterly, 6: 34-7. [in Persian]
- [پازوکی، شهرام. (۱۳۷۹). نسبت دین و عرفان، تهران: فصلنامه هفت آسمان، ۶: ۳۴-۷.]
- Read, H. E. (2001). The Meaning of Art. (Translated by Darya

زیبا، ۱۱: ۱۲-۴]

Tolstoy, L. (1994). What is Art? (Translated by Dehghan K), Tehran: Amir Kabir Publications. [in Persian]

[تولستوی، لئون. (۱۳۷۳). هنر چیست؟ ترجمه دهقان، کاوه. تهران: انتشارات امیرکبیر.]

Yaghoobzadeh, A. (2013). Manifestations of Literary and Ethical Teachings in Islamic Art (A Case Study of Printed Pottery in Neyshabur Inscription), Tehran: Art Month Book, 175: 92-86. [in Persian]

[یعقوبزاده، آزاده. (۱۳۹۲). تجلی آموزه‌های ادبی و اخلاقی در هنر اسلامی (مطالعه موردی سفالینه‌های منقوش به کتیبه نیشابور)، تهران: کتاب ماه هنر، ۱۷۵: ۹۲-۸۶]

Bandari N.), Tehran: elmi and farhangi. [in Persian]
[زید، هربرت ادوارد. (۱۳۸۰). معنی هنر، ترجمه دریابندری، نجف. تهران: علمی و فرهنگی.]

Shariati, A. (1997). Art, Tehran: chap paksh [in Persian]
[شریعتی، علی. (۱۳۷۶). هنر، تهران: چاپ پخش.]

Tabatabai, S. M. H. (2008). The Mission of Shiites in Today's World, Try: Seyyed Hadi Khosro Shahi, Qom: bostan ketab. [in Persian]

[طباطبایی، سید محمدحسین. (۱۳۸۷). رسالت تشیع در دنیای امروز، به کوشش: سید هادی خسروشاهی، قم: بوستان کتاب.]

Taghvaei, V. (2002). From Aesthetics to Aesthetics, Tehran: Journal of Fine Arts, 11: 12-4. [in Persian]

[تقوایی، ویدا. (۱۳۸۱). از جمال‌شناسی تا زیبایی‌شناسی، تهران: نشریه هنرهای

